

# شکفتن در کویر

مجموعه داستان‌های کوتاه و گفتگوهای یک معلول

سید محسن حسینی ((طاها))

بهار ۱۳۹۱

سرشناسه : حسینی طاهها، سید محسن، ۱۳۶۰.  
 عنوان و نام پدید آور : شکفتن در کویر: مجموعه داستانهای کوتاه و گفتگوهای یک  
 معلول/ سید محسن حسینی طاهها  
 مشخصات ظاهری : ۱۳۰ صفحه.  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۲۵-۰۲-۰۰ : ۲۰۰۰۰ ریال  
 وضعیت فهرست نویسی : فیا  
 موضوع : حسینی طاهها، سید محسن، ۱۳۶۰- یادداشت ها، طرح ها و غیره  
 موضوع : داستان های کوتاه فارسی - قرن ۱۴  
 موضوع : معلولان - ایران - سرگذشت نامه  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۱ ش ۹۷۸۴۶ س / PIR ۸۰۲۲/۱  
 رده بندی دیوبند : ۸ فا ۳/۶۲  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۳۶۳۴۶



آدرس: رسالت - بین سرسبز و دردشت - شماره ۶۰۱ واحد ۲  
 تلفن: ۷۷۸۹۳۶۶۴

نام کتاب : شکفتن در کویر

مؤلف : سید محسن حسینی

ویراستار : حسین علی قلی زاده - سمیرا پارسا

طرح روی جلد : سمانه شیلدایی

حروف نگاری : معصومه نوری

صفحه آرایی : سمیه اخباری

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ اول: ۱۳۹۱ - چاپ دوم: تیرماه ۱۳۹۱

چاپ سوم: آبانماه ۱۳۹۱ - چاپ چهارم: فروردین ماه ۱۳۹۲

چاپ پنجم: زمستان ۱۳۹۲ - چاپ ششم: بهار ۱۳۹۳

- چاپ هفتم: پاییز ۱۳۹۳

چاپ: نشاط

قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۲۵-۰۲-۰۰

## فهرست

۹	.....	■ مقدمه
۱۵	.....	◆ یادداشت دکتر نگین حسینی
۱۸	.....	◆ یادداشت دکتر محمد کمالی
۲۱	.....	◆ یادداشت استاد تقی محمدی فکورزاده
۲۳	.....	◆ یادداشت محمدرضا دشتی
۲۷	.....	◆ یادداشت دکتر حسین علیقلی زاده

## ■ فصل اول: داستان کوتاه

۳۰	.....	◆ مرا ببخش
۳۳	.....	◆ باز هم می خواهم خلاف جهت آب شنا کنم
۳۶	.....	◆ وقتی می خواستند از مدرسه بیرونم کنند
۳۹	.....	◆ اتوبوس
۴۱	.....	◆ وقتی که او چت می کند
۴۴	.....	◆ درد مشترک
۴۶	.....	◆ دردهای اجتماعی یک معلول جسمی
۵۰	.....	◆ می خواهم باهات حرف بزنم
۵۳	.....	◆ قضاوت‌های غلط
۵۶	.....	◆ ترازوی عاطفی یک معلول
۶۲	.....	◆ کابوس
۶۴	.....	◆ پرستو

### ■ فصل دوم: دل‌نوشته‌ها

- ۷۰ ..... ✦ استاد بزرگ من
- ۷۲ ..... ✦ با تو ما فتح قله‌های دشوار
- ۷۵ ..... ✦ به شکرانه هجدهمین بهار
- ۷۸ ..... ✦ تنهایی
- ۸۱ ..... ✦ چرا صورتم خیس می‌شود؟

### ■ فصل سوم: گفتگوها و یادداشت‌ها

- ۸۵ ..... ✦ ما هم دلی داریم که زود می‌شکند
- ۸۹ ..... ✦ من یک کشور هستم
- ۹۵ ..... ✦ ما عجیب نیستیم
- ۹۹ ..... ✦ مسئله آسان‌تر از این است؛ دقت می‌کنی
- ۱۰۳ ..... ✦ وقتی موفقیت از مرزهای جسمی می‌گذرد
- ۱۰۵ ..... ✦ نور امید در خانه محسن
- ۱۱۴ ..... ✦ دستم بگرفت و پا به پا برد
- ۱۱۷ ..... ✦ قصه دراز شب عشق و شکیبایی
- ۱۲۱ ..... ✦ اولش می‌ترسیدیم، حالا نه!
- ۱۲۴ ..... ✦ ما به هم محتاجیم

در بهار ۱۳۶۰ که چند ماهی از شروع جنگ کشورمان با عراق می‌گذشت، در تهران به دنیا آمدم. کمبودهای پزشکی و درمانی دوران جنگ، علاوه بر آنکه روند تولدم را با مشکل روبرو ساخت، سبب گردید تا بیماریم در سالهای اولیه زندگی تشخیص داده نشده و بر همین اساس، راه‌حلی برای درمان آن نیز از سوی پزشکان پیشنهاد نگردد. معلولیت من فلج مغزی است. اختلالی که باعث آسیب به سلولهای حرکتی مغز شده و فرماندهی اندام حرکتی بدن را با مشکل روبرو می‌سازد.

من و خانواده‌ام در همان سالهای ابتدایی، این واقعیت را پذیرفتیم که با معلولیتی مواجهیم که زندگی را برای فرد معلول و اطرافیانش با دشواریهای ویژه‌ای توأم ساخته و تنها راه غلبه بر این دشواریها صبر، شکیبایی و اراده روزافزون است؛ زیرا در جوامع توسعه نیافته، برخلاف کشورهای پیشرفته، معلولیت، مسأله‌ای نیست که در سایه تعامل خانواده، جامعه و حکومت حل شود؛ بلکه معلولیت در این‌گونه جوامع گویی مشکلی است ویژه برای فرد و خانواده‌اش. مشکلی که نه کسی در وقوع آن دخالت داشته و نه کسی متعهد و مسئول است که به فرد دارای معلولیت و خانواده‌اش در حل مشکلات ناشی از آن یاری رساند.

در این میان آنچه مشقات و رنجهای خانواده فرد معلول و نیز خود او را دو چندان می‌کند، عدم پذیرش وضعیت موجود و تلاش برای از میان برداشتن تمام موانع و مشکلات، بر سر راه رسیدن به حقوق طبیعی و انسانی است که فرد معلول به دلیل کمبودهای موجود در جامعه از آن محروم است. اینجاست که هرچه دایره حقوق انسانی و طبیعی را برای فرد معلول وسیع‌تر در نظر بگیریم، باید او و خانواده‌اش برای تحمل دردها و دشواریهای بیشتری آماده باشند.

تحصیل، آن هم در شرایط مطلوب، نخستین و شاید عالی‌ترین حقی بود که خانواده‌ام برای رشد و شکوفایی فرزند معلولشان خواهان آن بودند. اینکه چرا تحصیل را عالی‌ترین حق یک فرد معلول می‌خوانم به این خاطر است که یکی از

مناسب‌ترین راهکارها برای توانمند ساختن افراد دارای ناتوانی، همانا بالا بردن سطح تواناییهای ذهنی‌شان از رهگذر تحصیل است.

همین دوراندیشی باعث شد تا پدر و مادرم نهایت سعی و تلاش خود را جهت تحصیل من به کار گیرند و طی نزدیک به یک دهه مبارزه با موانع نظام آموزشی مطلوب، خواهان آن باشند که در مدارس عادی تحصیل کنم. چرا که می‌دانستند نظام آموزشی خاص (مخصوص کودکان استثنایی) به آن اندازه توانمند نیست که بتواند یک فرد معلول را در حد شایسته، برای استقلال در زندگی فردی و اجتماعی و رویارویی با مشکلات آن توانمند سازد.

این اولین گام من و خانواده‌ام در مسیر عادی‌سازی بود. مقصودم از عادی‌سازی طبق تعاریف کارشناسان آموزش و پرورش تنها تحصیل کودکی معلول در مدارس عادی نیست؛ بلکه طی این سالها به این باور رسیده‌ام که عادی‌سازی باید در تمام امور زندگی افراد معلول انجام پذیرد تا بتواند معنای جامع و مانعی برای این اصطلاح باشد.

عادی‌سازی آنجا تحقق می‌یابد که خانواده و جامعه، در قالب یک تشکیک مساعی، فرد دارای معلولیت را با توجه به شرایط و امکانات موجود برای یک زندگی اجتماعی آماده ساخته و در حد توان، موانع پیشرفت و تکامل را از سر راه او بردارند.

مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در مدارس عادی گذراندم. اکنون که فکر می‌کنم می‌بینم که این دوره از زندگی در عین حال که تجربه بودن در فضایی را برایم فراهم آورد تا به تعامل با افراد غیر معلول پرداخته و خود را در رقابتی هر چند نابرابر با ایشان محک بزنم، تواناییهایم را نیز برای مبارزه با مشکلات زندگی و تلاش در جهت به دست آوردن نداشته‌هایم بالا برد. نداشته‌هایی که آنها را حق مسلم هر انسانی می‌دانم و ازین‌رو معتقدم که هر تلاشی که در جهت بهبود زندگی افراد دارای معلولیت صورت می‌گیرد، باید در مطلق متجلی گردد که سه ضلع آن تحصیل، اشتغال و ازدواج باشد.

با شروع دهه سوم زندگی، وارد دانشگاه شدم و رشته زبان و ادبیات فارسی را برگزیدم. دلیل اصلی این انتخاب شاید پیوند ناگسستنی‌ام با نوشتن و سرودن بود. از زمانی که خواندن و نوشتن را آموختم، از تنها شدن با کاغذ و قلم

لدت خاصی می‌بردم. تمام احساسات و رؤیاهای ذهنی‌ام را که ناتوانی در تکلم، اجازهٔ ابراز شایستهٔ آن را به من نمی‌داد، بر صفحات کاغذ می‌آوردم. داستانهای کوتاه و نثرهای پراکنده و گاه شعر، نخستین تجربیات من از دنیای شیرین تفکر و نگارش بودند که در دورهٔ دبیرستان این نوشتنها و سرودنها به گونه‌ای با زندگی‌ام آمیخت که به این باور رسیدم که تنها با نوشتن است که می‌توان به ارتباط با جامعه‌ام بپردازم و تا حدی موانع ارتباطی‌ام با دیگران را، که از معلولیت ناشی می‌شد، از میان بردارم. تصمیم گرفتم با افزایش دانسته‌هایم، داشته‌هایم را کامل کنم.

به آموختن شعر نزد شاعران گرانمایهٔ معاصر پرداختم که در این میان چند نوبت حضور در محفل ادیب و شاعر ارزشمند، مرحوم دکتر قیصر امین‌پور، مایهٔ افتخارم می‌باشد. پس از آن با استاد فرهیخته، جناب آقای تقی محمدی‌فکورزاده آشنا شدم و قواعد اصلی شعر و علم عروض و قافیه را آموختم. این نخستین باری بود که خارج از چهارچوب نظام رسمی آموزشی، حوصله‌ها و صبوری‌های این مرد بزرگوار، اجازهٔ آموختن را به من می‌داد. در کلاس او، با افق دیگری از دنیای ادبیات و علم آشنا شدم و انگیزه‌ام برای نوشتن یا سرودن دوچندان شد.

درگیر شدن با همین دنیای تفکر و ادبیات، انگیزه‌ام را برای ادامهٔ تحصیل بیشتر کرد. دانشگاه فصل دیگری از زندگی من بود. هم به جهت ارتباطاتم با افراد را گسترش داد و هم به این خاطر که زندگی‌ام را در مسیری قرار داد که دیگر مجالی برای انزواطلبی و کسالت‌های روحی ناشی از معلولیت در آن جایی نداشت. البته باید پذیرفت که در روند رقابت فرد دارای معلولیت با افراد عادی، آن‌هم در شرایط اجتماعی ما که واژهٔ معلول در فرهنگ اکثریت جامعه درست معنا نشده و هیچ گام جدی نیز از سوی مسئولان و سازمانهای مربوطه در جهت حل این معضل برداشته نمی‌شود، تلخ‌کامی و گاه احساس یأس و ناامیدی، لحظاتی جدا ناشدنی از این داستان پرفراز و نشیب هستند. به بیان دیگر، زمزمهٔ استادانهٔ پدری که از کودکی این سخن از زان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی را در گوش فرزند معلول خود می‌خواند که اگر معلولی مادرزاد، قهرمان مسابقات دو نشود، هیچ کس جز خودش مقصر نیست، این آموزه را در من ایجاد کرد که شبی را با نهایت درد و یأس و اندیشهٔ انصراف از دانشگاه به دلیل کمبودها و تفاوت‌های ناشی از معلولیت در بستر

اشک خوابیدن و صبحی را سرشار از امید و نگاه به آینده، راهی دانشگاه شدن، فصلهایی از داستان بلند صبر و ظفر است.

اتفاق دیگری که با ورودم به دانشگاه روی داد و علاوه بر روشن نمودن مسیر زندگی و آینده‌ام، موجب ارتباط وسیع‌ترم با جامعه شد، آغاز فعالیت مطبوعاتی-ام بود. حمیدرضا شکوهی، دوست و همکلاسی بسیار ارزشمندم در دوران دبیرستان، که در سال ۸۱ مسئول صفحه دانشگاه روزنامه خبر بود، از من خواست که معضلات سیستم دانشگاهی کشور را بنویسم و این نوشته‌ها با همین عنوان در چند شماره به چاپ رسید و این کار تجربه جدیدی برای من بود که بتوانم اندیشه‌هایم را در معرض مطالعه، نقد و نظر جامعه قرار دهم. بعد از آن تصمیم گرفتم از توانایی نوشتن برای بازگو کردن مشکلات قشری کمک بگیرم که به واسطه عدم شناخت صحیح جامعه از آنان، گاه با ناتوانان در یک سطح قرار گرفته و گاه فقیر و تهیدست قلمداد می‌شوند. توانایی نوشتن و دانش هر چند اندکم، به من مسئولیت می‌بخشید تا مشکلات قشر معلول را در مطبوعات منعکس سازم. با شروع ارتباطم با صفحات معلولین روزنامه‌های همشهری و اطلاعات، زمینه چنین هدفی برایم محقق شد و آموختن نزد بزرگوارانی چون جناب آقای فریبرز بیات و سرکار خانم دکتر نگین حسینی فرصتی طلایی برایم فراهم آورد تا علاوه بر آشنایی هرچه بیشتر با روزنامه‌نگاری، از ناگفته‌های زندگی معلولین سخن بگویم. به پیشنهاد دکتر نگین حسینی دردها و مشکلات معلولین را در قالب خاطره و داستان در صفحه «با معلولین» روزنامه اطلاعات به چاپ رساندم که فصل نخست این کتاب را به مرور این آثار اختصاص داده‌ام. آنچه که به عنوان یک معلول جسمی و حرکتی در تعامل با جامعه بر نگارنده می‌گذشت، در حقیقت درد مشترک معلولین ایران بود که می‌بایست گفته می‌شد و گاه باید هنجارهای روزنامه‌نگاری را در هم شکست تا بتوان از پنهانی‌ترین دردها، حتی اگر این درد یک درد عاشقانه و احساسی باشد، با مردم سخن گفت تا زوایای ناشناخته زندگی معلولین بر همگان آشکار شود.

علاوه بر پرداختن به مسائل معلولین، در قالب یادداشت، مقاله و گفتگو با معلولین موفق و مسئولین دست اندر کار این حوزه، فعالیت روزنامه‌نگاری را با نگارش مقالات و یادداشتهایی در زمینه ادبیات، روانشناسی سیاسی و مسائل اجتماعی ادامه دادم. کسب مقام اول در رشته مقاله و یادداشت نخستین جشنواره



برای بهتر زیستن، مقام سوم در رشته مصاحبه دومین دوره برگزاری این جشنواره و همچنین مقام اول در رشته داستان کوتاه دومین جشنواره خاطرات تلخ و شیرین زندگی دانشجویی، تجربیات به یاد ماندنی‌ام از ده سال فعالیت مطبوعاتی است.

❖ در بهمن ۸۴ از دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبائی در مقطع کارشناسی فارغ‌التحصیل و در مهر ۸۹ با دفاع از پایان‌نامه خود با عنوان بررسی عنصر اعتراض در مصیبت‌نامه و منطق الطیر عطار نیشابوری مؤلف به کسب دانشنامه کارشناسی ارشد از دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج شدم.

در پاییز ۸۸ خزان تنهایی‌ام به بهار انجامید و نفسهای سراسر عشق و امید بانوی سرای قلم سرکار خانم معصومه نوری، غزل زیبای با هم بودن را برایم سرود. زندگی در کنار زنی همدرد و فهیم که برای اندیشیدن، پژوهش و نگارش ارزش قائل است، مرهمی است بر زخمها و دردهایم که همواره سیاست‌گذار فداکاریها، یاری‌رسانیه‌ها و دل‌سوزیه‌هایم هستم.

اثر حاضر که در سه بخش تنظیم شده، مروری است بر داستانهای کوتاه، یادداشتهای ادبی و گفتگوهای اینجانب با مطبوعات، که بین سالهای ۸۱ تا ۸۹ به چاپ رسیده است. هدف اصلی از تدوین و نشر این کتاب، آشنا نمودن هر چه بهتر جامعه با پدیده معلولیت است. زیرا آنچه از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، تنها گوشه‌ای از فراز و نشیبهای زندگی فرد دارای معلولیتی است که با کوشش خود و حمایت بی‌دریغ خانواده موفقیت‌هایی به دست آورده است. در حقیقت پیام اصلی این کتاب به افراد دارای معلولیت و خانواده‌های آنهاست که معلولیت امکان پیشرفت را از کسی نمی‌گیرد و فقط راه دسترسی به آن را دشوارتر می‌کند. در همین راستا می‌توان جامعه را مخاطب قرار داد و تک‌تک افراد را برای از میان برداشتن موانع پیشرفت معلولین فراخواند.

در پایان سزاوار است بوسه بر دستان پرمهر مادر و پدر بزرگوار و صبورم بزنم که در شرایط دشوار زندگی مددکار و یاری‌رسانم بودند تا بتوانم با وجود مشکلات فراوان به درجه‌ای از موفقیت دست یابم. همدلیها، همدردیها و فداکاریهای خواهر نازنینم، محبوبه را ارج می‌نهم که همواره سایه لطفش را بر سرم داشته و در پیچ و خمهای زندگی همراهم بوده است.

مهربانیهای ملکهٔ مُلک قلبم ، همسر عزیزم، معصومه را می ستایم که حضورش گرمابخش خانه ام و لبخندش آرام بخش دل و جانم است. همکاریها و راهنمایی های دوستی گرانقدر، همکار و خواهری دلسوز سرکارخانم دکتر نگین حسینی را که علاوه بر همکاری های فراوان در این سال ها در تدوین این کتاب سهم به سزایی داشتند بزرگ می دارم.

لطف بزرگوارانه جناب آقای دکتر محمد کمالی ، استاد تقی محمدی فکورزاده و همچنین دوست دردانشایم جناب آقای محمدرضا دشتی را به خاطر نگارش یادداشتهایی بر این مجموعه شایسته تقدیرمی دانم و از زحمات دوستان عزیزم سرکارخانم سمیرا پارسا، سمیه اخباری و جناب آقای دکتر حسین علیقلی زاده که در ویرایش و تدوین کتاب همراهم بودند و همچنین از زحمات جناب آقای کاظم جبرودی مدیریت انتشارات فرادید تشکر و قدردانی می نمایم و در پایان جادارد حُسن نیت و راهنمایی های دوست بزرگوارم جناب آقای مهندس سعید شریعتمداری را پاس بدارم.

با احترام

سید محسن حسینی (طاها)

دی ماه ۱۳۹۰

کرج

پست الکترونیکی :

sm.hoseinitaha@yahoo.com

همراه : ۰۹۱۲۴۶۳۵۸۳۲